

# انسان دست‌های شیطان در اعمال

اشاره

تاریخ انسان از لحظهٔ تکون آدم (ع) با حضور موجودی شریر و اغواگر به نام شیطان پیوند خورده است، موجودی که کمر به تباهی بنی آدم بسته و در این راه غلیظ‌ترین سوگندها را بر زبان جاری ساخته است. این مقاله در صدد است با نگاهی فلسفی و با الهام از آیات قرآن راه‌های نفوذ شیطان در حوزهٔ عمل انسانی را تبیین کند. عنوان مقاله خود به تنهایی انگیزهٔ کافی را برای مطالعه فراهم می‌آورد. پس بدون توضیحی دیگر، شما را به قرائت آن دعوت می‌کنیم.

دکتر سیدمحمدعلی فیضی



## مقدمه

یکی از سوال‌های مهم آدمی از آغاز تاریخ زندگی روی زمین، مسأله عوامل مؤثر بر افعال او بوده است. بدین معنا که چه سهمی از آن عوامل ناشی از خود انسان است و چه سهمی ناشی از عوامل خارجی. این سوال بعدها جواب‌هایی را در مسأله «جبر و اختیار» پیدا کرد و مکاتبه کلامی و فلسفی به طرق متفاوت و گاهی کاملاً متضاد با یکدیگر، بدان جواب دادند.

اگر پاسخ مسأله را از ادیان الهی و حتی دین‌هایی که دستخوش انحراف شده‌اند یا اساساً ساخته بشوند، بپرسیم، با یک آموزه کلی مواجه می‌شویم که هر چند از یک دین تا دین دیگر بسیار متفاوت است، اما جوهر واحدی در آن یافت می‌شود که در محور تأمل و بررسی است؛ این جوهر واحد اعتقاد به موجود شریری به نام شیطان است که کم و بیش از اعمال انسان آگاهی دارد و می‌تواند در کم و کیف آن‌ها تأثیر بگذارد. میزان این تأثیر و باور به آن، در هر دین و مرامی متفاوت است تا آن‌جا که بعضی از ادیان، قدرت نفوذ و تأثیر آن را تا حد رقابت با خدا می‌دانند و برخی دیگر او را موجودی ضعیف و دلیل خوانده و اراده انسان را، به شرط آن که یا توکل به خدا و اخلاص در نیت باشد، در هم کوبیده شیطان و نقشه‌های فریض معرفی می‌کنند.

وقتی این مسأله را از «قرآن کریم» بپرسیم، با جوابی بسیار شگفت و مفصل مواجه می‌شویم که شایسته تحقیق در ابعاد گوناگون تفسیری، لغت‌شناسی، نفس‌شناسی، اخلاق، مردم‌شناسی و... است. در این مقاله، صرفاً به طرح مسأله و پیشنهاد راه و روش تحقیق در این باره بسنده شده است تا آغازی باشد برای تحقیقات ذکر شده یا دست‌کم انگیزه‌ای ایجاد شود برای توجه و التفات پیوسته به این مسأله بسیار مهم اعتقادی که سلامت زندگی تمام انسان‌ها و به ویژه حیات معنوی و طیبه مسلمانان به شناخت عمیق آن وابسته است. این که ماهیت شیطان چیست، راز خلقت آن کدام است، و چرا خداوند به او امکان نفوذ در اذهان و قلوب مردم را داده است، و همین‌طور تفاوت آن با نفس اماره خود آدمی چیست و اساساً آدم (ع) که از بهشت هبوط کرد، شکست خورده شیطان بود یا در اثر پیروی از هوای نفس فریب شیطان را خورد و از بهشت و الله شد و ده‌ها مسأله دیگر در این باره، هر کدام فصل مفصلی از مباحث مربوط به عقاید اسلامی را تشکیل می‌دهند که با مسأله مورد بحث ما در ارتباط

است، اما مجال ورود به همه آن‌ها نیست. به ناچار سخن را به سوی سه موضوع از میان موضوعات متعدد مربوط به شیطان می‌بریم و علاقه‌مندان به موضوعات دیگر را به کتاب‌ها و منابع مربوط به آن‌ها ارجاع می‌دهیم. این سه موضوع عبارتند از: معنی و کاربرد لفظ ابلیس و شیطان در قرآن، شیوه‌های فریب او، راه نفوذش در فکر و قلب انسان.

قبل از آن که به این سه موضوع بپردازیم، توجه به این نکته لازم است که تحقیق در موضوع مذکور می‌تواند از منظرهای مختلف اخلاقی، کلامی، تفسیری و... باشد. اما امروزه با وجود شاخه‌های جدیدی از علوم تجربی همانند «فراروان‌شناسی»<sup>۱</sup> که سلسله تحقیقاتی در انواع حس ششم، ذهن‌خوانی و ارتباط از راه دور (تله‌پاتی) را شامل می‌شود، و نیز با ظهور فرقه‌هایی که خود را شیطان پرست یا شیطان پرستان جدید نامیده‌اند و در آداب و رفتار و هنر و ادبیات، سبک و روش خاص خود را دارند، می‌توان موضوع تحقیقات تجربی را درباره ماهیت جن و به طور خاص شیطان پیش کشید. البته تحقیقات تجربی از همان نوع و به همان شیوه‌ای که در علم فراروان‌شناسی مطرح است، و نه تحقیقات تجربی به معنای متداول آن در علوم دیگر و نه به معنای پوزیتیویستی آن. این نوع تحقیق و بحث آن، قبلاً میان معدودی از عالمان مسلمان، تحت عنوانی چون علوم جفر و طلسمات و گاهی با عنوان علوم غریبه وجود داشته، ولی هیچ‌گاه از حوزه تجربه‌های فردی فراتر نرفته است؛ گویا این که به دلیل بدنامی و امکان سوء استفاده از آن، همواره در گمنامی بوده و حقاً و تنها در میان افراد انگشت‌شماری مورد تعلیم و تعلم واقع می‌شده است.<sup>۲</sup>

بنابراین، آنچه باید به عنوان مدخلی بر بحث از شیطان در نظر داشت، این است که اولاً: بین منظرهای ذکر شده (اخلاقی، کلامی، تفسیری و تجربی) تفاوت وجود دارد که شایسته دقت است؛ ثانیاً: امروزه می‌توان با وجود تحقیقات فراروان‌شناسی پاره‌ای از مدعاهای علم اخلاق اسلامی درباره دخالت و نفوذ شیاطین در زندگی انسان‌ها را به نحو تجربی تحقیق کرد، به ویژه که فرقه‌های شیطان پرست آشکارا از دوستی و ارتباط با شیطان سخن می‌گویند و می‌توانند موضوع تحقیق مذکور باشند.

اما آنچه در این نوشتار بدان می‌پردازیم، نگرشی بسیار زودگذر بر تعریف و جایگاه شیطان در عالم از منظر قرآن کریم است؛ چنان که بتوان آن را آغاز یا پایه‌ای برای تحقیقات تجربی

مخصوص کرد.

می‌کند و خود را برتر از آدم می‌خواند! در ادامه آیات، به آیه‌ای می‌رسیم (آیه ۲۰) که فریب آدم و حوا در بهشت را نقل می‌کند، اما فریب‌دهنده نام ابلیس ندارد، بلکه با نام شیطان معرفی می‌شود.

۳. آیات ۳۱ و ۳۲ سوره‌ی حجر که در هر کدام یک بار نام ابلیس آمده است، و داستان خلقت آدم، مخالفت ابلیس با سجده بر آدم و مهلت خواستن ابلیس از خدا، در این آیات و آیات بعدی ذکر شده است.

۴. آیه ۶۱ سوره‌ی اسراء. در این آیه نیز همان محاجه‌ی ابلیس با خدا، اما با لحنی تندتر ذکر شده و سخنان وی، که همه را گمراه خواهیم کرد، نقل شده است. در آیه ۶۴ همین سوره که ادامه‌ی همین مطلب است، می‌خوانیم که شیطان مردم را وعده نمی‌دهد، مگر به فریب؛ یعنی همان اصلی که در مورد ۲ بدان اشاره شد، این‌جا تکرار شده و هنگامی که به فعالیت ابلیس برای فریب انسان‌ها پرداخته شده، با کلمه‌ی شیطان از او نام برده شده است.

۵. آیه ۵۰ سوره‌ی کهف که در ضمن به فسق ابلیس اشاره شده است.

۶. آیه ۱۱۶ طه. در این آیه همان سرپیچی ابلیس از فرمان خدا بیان شده و در آیات بعدی، از وسوسه‌ی آدم توسط شیطان سخن رفته است؛ یعنی این‌جا هم وقتی مسأله‌ی فریب خوردن آدم در میان است، از ابلیس با نام شیطان یاد شده است.

۷. آیات ۷۴ و ۷۵. در این دو آیه که هر کدام یک بار نام ابلیس در آن‌ها آمده است، ضمن داستان محاجه‌ی ابلیس با خدا، به کفر ابلیس هم اشاره شده است.

غیر از این‌ها آیه، آیه

۹۵ سوره‌ی شعراء و آیه ۲۰

سوره‌ی سبأ هم متضمن نام

ابلیس هستند. در آیه

نخست، جریان روز

قیامت ذکر شده است و

این‌که کافران و جنود

ابلیس در جهنم جا

می‌گیرند. در آیه‌ی دوم نیز

خداوند بیان می‌کند که

## الف) کلمات «ابلیس» و «شیطان» و تفاوت آن‌ها

کلمه‌ی ابلیس را لغت‌شناسان از ریشه‌ی «بَلَس» به معنی آنچه خیرش کم است و اندوه و شکست دارد، معنا کرده‌اند. بَلَس به معنی کسی است که خیری نزد او نیست. واژه‌ی ابلیس مجموعاً ۱۱ مرتبه در قرآن آمده که در یک بار آن، موضوع سخن جنود و لشکریان ابلیس است، اما در بقیه‌ی موارد، درباره‌ی خود ابلیس و صفات و نیرنگ‌های او سخن گفته شده است. کلمه‌ی شیطان، از ریشه‌ی «شَطَن» به معنای دوری از حق یا دور شدن از حق، و همچنین مخالفت کردن با نیت و قصد دیگری است. کلمه‌ی شیطان مجموعاً ۸۸ بار در قرآن به کار رفته و افعال و اوصاف زیادی از کارهای آن برشمرده شده است.

اولین مسأله‌ای که در مورد این دو واژه رخ می‌نماید، این است که آیا هر دو مشترکاً به یک موجود مربوطند یا تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ اگر هر دو عیناً نام یک موجودند، پس به چه دلیل فراوانی نام شیطان بیش‌تر از ابلیس است؟ و اگر تفاوتی دارند؟ آن تفاوت کدام است؟ بررسی آیاتی که این دو نام در آن‌ها آمده است، به مسأله‌ی جواب می‌دهد.

از میان یازده آیه‌ای که در آن‌ها کلمه‌ی ابلیس به کار رفته، نه آیه دقیقاً مربوط به جریان خلقت آدم و سجده نکردن ابلیس به او و سرپیچی از فرمان خداست. آن‌ها عبارتند از:

۱. آیه ۳۴ سوره‌ی بقره که در آن، سرپیچی، تکبر و کفر به ابلیس نسبت داده شده است.

۲. آیه ۱۱ سوره‌ی اعراف. در این آیه سجده نکردن ابلیس با

فعل «لَمْ یکن» آمده

که به نظر برخی از

مفسران دلالت بر کفر

و عصیان ابلیس پیش

از خلقت آدم دارد!

همچنین، محاجه‌ی

ابلیس با خدا نقل

شده است که در آن،

ابلیس کار خود را با

استدلال توجیهی

### شیطان نام خود را برتر از آدم می‌خواند!

### که ویژگی‌های کفر و فسق آن را نشان می‌دهد

### و سزاوار است که در جهنم باشد

### این شیاطین می‌توانند فرزندان و نسبیان خود را

### با الهامی از شیطان فریب دهند

### ماهریت شیطان در فریب دادن

### بسیار است و در قرآن نیز

### تعدد بارها به آن اشاره شده است



## مهمترین دشمنان کمالات انسانی

شیاطین جنی و نسل ابلیس با گرایش‌های ویژه‌ای نفس اماره انسان وجود دارد که هر دو همبستگی و همبستگی با هم ترین دشمن کمالات انسانی است

مشترک و سازنده ماهیت آن‌هاست. این شیاطین می‌توانند فرزندان و نسل آن ابلیس باشند یا افرادی از میان جن و انس که ماهیت شیطانی پیدا کرده‌اند.

مسئله مهم دیگری که به طور ضمنی بدان

اشاره رفت، ربط و همبستگی بین شیطان و نفس

انسانی است؛ البته در صورتی که مرادمان همان نفس اماره باشد که در قرآن ذکر شده است. به عبارت دیگر، نوعی سنخیت بین کار شیاطین جنی و نسل ابلیس با گرایش‌ها و ویژگی‌های نفس اماره انسان وجود دارد که هر دو یکدیگر را تقویت می‌کنند و همبستگی آن‌ها مهم‌ترین دشمن کمالات انسانی است. این نوع ربط و همبستگی گاهی در قرآن با فعل واحدی که هم به شیطان نسبت داده شده است و هم به نفس اماره، گوشزد می‌شود. مثلاً فعل «سول»، به معنی آراستن کارها در نظر آدمی از این نمونه است:

۱. الشيطان سول لهم و املى لهم: شیطان مسأله را در نظر

آن‌ها بیاراست و به آن‌ها آرزوی القا کرد.

۲. بل سولت لكم انفسكم امرا: [چنین نیست که می‌گویید]

بلکه نفس شما مسأله‌ای را در نظرتان آراسته است.

می‌توان گفت، دلیل فراوانی کلمه شیطان نسبت به ابلیس

همین موضوع است؛ یعنی سنخیت او با ماهیت نفس اماره. البته

در باره این موضوع پرسش‌های مهمی به وجود می‌آید؛ از جمله

این که: چه سهمی از یک گناه کار نفس اماره است و چه بخشی،

از آن شیطان است؟ و اگر افعال گناه و عصیان در اثر کار مشترک

آن دو به وجود می‌آید، پس چرا عقوبت کامل به نفس تعلق

می‌گیرد؟ بدیهی است جواب به این پرسش‌ها آن‌گاه میسر می‌شود

که بدانیم، سهم شیطان در یک کار، یا در تحریک و برانگیختن

انسان به گناه چیست و آیا یک مشارکت عملی دارد یا صرفاً در

حدیک تحریک و جلوه دادن کار در نظر انسان، نقش بازی

می‌کند؟ این مسأله تا حدی با بررسی شیوه‌ها و شگردهای شیطان

برای فریب آدمیان روشن می‌شود.

## ب) طرح‌های فریب

با مرور آیاتی از قرآن که در آن‌ها از شیطان و شیاطین نام

برده شده است، می‌توان در نگاه اول دید که شیطان ابتدا

ابلیس گمان خود را در مورد کافران (که در این آیه به کافران قوم سبأ اشاره شده است) دست یافت. همین‌طور این نکته گوشزد شده است که ابلیس بر این بندگان سلطه [ی واقعی] نداشت، بلکه ما می‌خواستیم مؤمنان به آخرت را [به وسیله ابلیس] از تردیدکنندگان متمایز کنیم.

از آنچه ذکر شد، دو نکته مهم زیر قابل استنباط است:

اول این که وقتی سخن از خدا و دستور او برای سجده به آدم

است، ابلیس به عنوان مخالف، کافر و فاسق در برابر دستور

خدا عصیان می‌کند. اما هنگامی که سخن از انسان یا آدم و امکان

فریب او از طرف ابلیس است، سروکار ما با شیطان است.

درواقع، یک موجود شریر است که با دو نام و یا دو ویژگی از او

یاد شده است: وقتی به صفت عصیان ظاهر می‌شود، ابلیس

است و هنگامی که با ویژگی فریبکاری (برای انسان نه برای خدا!

زیرا در برابر خدا نمی‌توان حقیقت را بازگون نمود یا به فریبکاری

دست زد)، به میدان می‌آید، همان شیطان است.

دومین مطلب که از سخن نخستین می‌توان استنباط کرد،

این است که گویا ماهیت شیطان یا فرهنگ شیطانی یا نوعی گرایش

درونی انسان سازگاری دارد که ابلیس هرگاه مواجه با انسان

می‌شود، نام یا ماهیت شیطان به خود می‌گیرد.

بنابراین می‌توان این‌گونه اندیشید که ابلیس اسم خاص برای

موجودی است که از جنس جن بوده و در جریان خلقت آدمی،

نسبت به خدا کافر و در مورد انجام دستور او فاسق شده است (یا

حتی قبل از این جریان کافر و فاسق بوده و در مسأله خلقت آدم،

کفر و فسقش آشکار شده است). ابلیس بنا کار خود که فریب

آدم و حوا بود، فرهنگی را بنا گذاشت به نام «فرهنگ شیطانی» و

از این رو خودش نیز نام شیطان گرفت. این فرهنگ را موجودات

بی‌شماری از نوع انسان و جن پذیرفتند و در واقع به ابلیس اقتدا

نمودند که در قرآن به نام شیاطین الانس و الجن (۱۱۲ انعام)

خوانده شده‌اند. پس ابلیس یک موجود خاص است، اما شیطان؟

نام عمومی موجوداتی است که ویژگی‌های کفر و فسق آن‌ها نقطه

تعدادی اصول کلی برای خود در نظر گرفته است و آن گاه هر طول زمان حضور آدم و فرزندان او بر روی زمین، راه های فرعی خاصی را رفته و می رود تا به فریب بنی آدم نائل شود. اصول کلی او در همان ابتدای خلقت انسان و رانده شدن ابلیس از مقام خود، بیان شده اند. این اصول را می توان این گونه تعریف کرد:

۱. توجیه عصیان و استدلال برای گناه: اولین برخوردی که از شیطان (یا ابلیس) با دستور خدا نقل شده است، همان جریان سجده نکردن او بر آدم است. در چند آیه ای که این جریان را بازگو نموده، استدلال هایی از شیطان نقل شده است. از جمله آن که «من از او بهترم، من را از آتش و او را از گل آفریدی.»<sup>۲۴</sup> و «من برای بشری که از گل خشک آفریده شده است، سجده نکرده ام (و نمی کنم).»<sup>۲۵</sup> این فرهنگ توجیه گری، چنان که در ویژگی های بعدی شیطان خواهیم دید، از مهم ترین ابزار فریب شیطانی است.

۲. همیشه در کمین انسان: طبق گفته خود شیطان به نقل از قرآن کریم، او همواره در کمین است و از هر جانب متوجه آدمی است؛ چنان که قرآن می گوید:

«لَا يَغْتَابَنَّ لَكُمْ صِرَاطَكُمُ الْمَسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا يَنْتَهُمُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ  
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ...»<sup>۲۶</sup>

«به طور حتم در راه مستقیم شو، به کمین بندگان من نشینم. آن گاه از هر جانب، روبه رو، پشت سر، و راست و چپ، به سراغشان می آیم...»<sup>۲۷</sup> از این آیه و آیاتی که مفادی مشابه دارند، می توان این قاعده کلی را به دست آورد که: هر موقعیتی برای انسان می تواند با کمین شیطان همراه باشد؛ حتی موقعیتی که به ظاهر و در ابتدا

مطلع است و نه از نیت و سرانجام دیگران.  
۳. برگزیدن عمالی از بین انسان ها:  
«لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكُمْ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا»<sup>۲۸</sup>  
«از میان بندگان، قطعاً گروه معینی را به فرمان خود درمی آورم.»

این آیه می تواند دلالتی هم بر این نکته داشته باشد که شیطان در صدد است، از هر بنده ای سهمی [از وجود او] را برای خود برگزیند؛ هر چند که به عباد مخلص خدا دسترسی ندارد.

۴. تغییر خلق خدا. در ادامه آیه بالا، نقل قول عجیب و جالب توجهی از شیطان آمده است:  
«وَلَا ضَلَّئَنَّهُمْ وَلَا مَنِينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَنْتَهُنَّ أَذَانَ الْإِنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ  
فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»<sup>۲۹</sup>

«و البته گمراهشان خواهم کرد و آرزوهای باطل در دلشان می افکنم و به آنان فرمان خواهم داد که گوش های چارپایان را بشکافند و به آنان امر می کنم تا خلق خدا را تغییر دهند.»

در این آیه که شیطان گفته های خود را با تأکیدهای مکرر بیان کرده است، دو نکته مهم بیش از هر چیز ذهن آدمی را کنجکاو می کند: اول این که شکافتن گوش چهارپایان به چه معناست؟ و دوم آن که تغییر خلق خدا یعنی چه؟ جواب این دو پرسش را باید از تفاسیر معتبر یافت، اما مهم این است که این دو شیوه راه های

**هر موقعیتی برای انسان می تواند با کمین شیطان همراه باشد؛ حتی موقعیتی که به ظاهر و در ابتدا به نیت درست و خداپسندانه شروع شده باشد، می تواند با کمین شیطان همراه باشد؛ حتی موقعیتی که به ظاهر و در ابتدا**

مهم شیطان برای فریب آدمیان است. دریدن گوش چهارپایان هر چند از نظر شأن نزول مربوط به کار مشرکان جاهلیت و معاصر پیامبر (ص) است<sup>۳۰</sup>، اما به معنای وسیع آن که در خود آیه هم اشاره شده است، یعنی همان تغییر خلق خدا و تصرف بی اندازه

به نیت درست و خداپسندانه شروع شده باشد. این قاعده البته یک راهکار اصلاح اخلاقی برای «من فردی» است و نمی تواند به عنوان حربه ای علیه دیگر افراد و وارد ساختن اتهام به آنان به کار رود. زیرا انسان تنها از نیت خود و تا اندازه ای عاقبت کار خویش

در طبیعت و به هم زدن نظام زندگی انسان و دیگر جانداران؛ چیزی که اکنون بشر گرفتار آن است. تغییر خلق خدا به تغییر دین و دستورات او و به تحریم حلال‌ها و حلیت محرمات خدا نیز تفسیر شده است. مرحوم طبرسی این معنا را هم ذکر کرده است که ماه و خورشید و سنگ‌ها [و...] به جای استفاده، مورد پرستش واقع شوند.<sup>۱۳</sup>

### راه‌های دیگر

آنچه ذکر شد می‌تواند اصول کلی طرح‌های فریب شیطان باشد. در قرآن کریم پیش از آنکه ویژگی شیطان برشمرده شده است که در عین حال، به عنوان راه‌های فریب او محسوب می‌شوند. ما در این جا فقط به ذکر عنوان آن‌ها بسنده و به دست‌یابی ساده‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. کفر و امر به کفر
۲. استهوا (تحریک هوای نفس)
۳. وحی و پیام‌رسانی
۴. همکاری در تلبیر و اسراف
۵. از به معنی برانگیختن
۶. همز به معنی عیب‌جویی به صورت وسوسه
۷. نزول و فرود بر سر گناهکاران
۸. ازاله به معنی به خطا واداشتن
۹. جای پا گذاشتن
۱۰. وعده فقر دادن
۱۱. امر به فحشا
۱۲. تماس پیدا کردن
۱۳. استزلال به معنی برانگیختن برخطا
۱۴. ترساندن<sup>۱۴</sup>
۱۵. قرین و همنشین شدن
۱۶. اضلال به معنی گمراه کردن
۱۷. نقشه فریب کشیدن
۱۸. ایجاد رابطه دوستی
۱۹. آرزو و ایجاد کردن
۲۰. عداوت و کینه ایجاد کردن
۲۱. تزئین اعمال
۲۲. ایجاد فراموشی و به فراموشی کشاندن

۲۳. وسوسه کردن
۲۴. ایجاد فتنه و گرفتار کردن آدم
۲۵. به دنبال افتادن و منتظر فرصت بودن
۲۶. نزع به معنی وسوسه شدید
۲۷. رجس و رجس (وسوسه‌ای که آدمی را به پلیسیدی

### می‌کشند)

۲۸. عصیان پروردگار
۲۹. القای شبهه
۳۰. رها کردن انسان و تنها گذاشتن او
۳۱. ایجاد راه‌پندار در مسیر جهنم
۳۲. تسویل به معنی فریب دادن
۳۳. املا به معنی ایجاد آرزو
۳۴. نجر و امر به نجر
۳۵. استحواد به معنی احاطه کردن
۳۶. تشکیل جزیب و یادگیری برای حزب خویش
۳۷. به عبودیت کشاندن آدم
۳۸. ناسپاسی و قدرناشناسی نعمت
۳۹. وعده‌های فریب‌دهنده
۴۰. مجامله و بگوشی باطل

اینه ویژگی‌های شیطان و کارهای شیطانیه که او در قرآن و کتب معتبره روایت کرده است. اما این‌ها همه چیز نیستند و در کتب معتبره و تفسیر خاص خود روایت و بررسی و تأمل در آیات مربوطه طراوت‌های زیادی را می‌تواند بیابد که در این جا مجال پرداختن به آن‌ها نیست. اما در عنوان بعدی بحث، به بناسبت، به بررسی آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

### ج) راه نفوذ شیطان در انسان

امام محمدغزالی، در «احیاء العلوم الدین»؛ بابی را به همین عنوان اختصاص داده است و می‌گوید: قلب آدمی مثل دژ محکمی است که شیطان قصد نفوذ در آن و تسلط بر آن را دارد. این دژ دارای نگاهبانان و دروازه‌هایی است که همان صفات فرد انسانی است.<sup>۱۵</sup> همو در جای دیگر، قلب را به اینه‌ای تشبیه کرده است که صور گوناگونی مرتباً در آن انعکاس می‌یابند. این صور

ناشی از حواس ظاهری مثل بینایی و شنوایی و چوایس و بویایی باطنی، مثل خیال و شهوت است. هر کدام از این صورت‌ها اثری در قلب (و نفس) آدمی دارند و قلب در اثر آن‌ها دائماً در تغیر است. مهم‌ترین این آثار همان خطوط‌های ذهنی هستند که مجموعه‌ای از افکار و خاطره‌ها را تشکیل می‌دهند؛ یعنی همان چیزی که دوزبان ششاشی بدان «تداغی معانی» می‌گویند: «ملاصدرا نیز در کتاب «مفاتیح الغیب» خود یادآور همین معنی از خطوط‌های ذهنی انسان را می‌دهد آن‌ها که عندیست و جودان‌ها که به صورت فکر و تصویری شکل گرفته و به واسطه غفلت میسر است. از طرف دیگر به واسطه حواس و حواس حسی است اول «الهام» و دسته دوم «تفویض» نام دارد. آن‌گاه بیان کرده است که این خطوط را چون پدیده‌اند، دارای علتند و چگون‌ذاتاً؛ مختلفند (و اختلافشان از نوع اختلاف خیر و شر است)، برگشت آن‌ها به دو مبدأ است: این دو مبدأ همتاقت فزیده و الشیطان هستند. فزیده مبدأ الهام و شیطان مبدأ وسوسه است. ۱۸.

همین‌باز این از نظر این اندیشمندان، مهم‌ترین کار شیطان وسوسه است و افکار دیگر او هم به نوعی به همین وسوسه برمی‌گردد. لطافی توان از منظر دیگری هم جواب این پرسش را که راه نفوذ شیطان در انسان چیست، نگریند: عالمان اخلاق که از دیدگاه فلسفی به نفس و قوای آن پرداخته‌اند، راه نفوذ شیطان را قوه و اهمه انسان معرفی کرده‌اند. قوه شهوانیه یا قوه حیوانیه است که از دیدگاه از نظر عالمان اخلاق، نفس ناطقه بشری دارای دو قوه نظری و عملی است. قوه عملی خود مشتمل بر دو قوه غضب و شهوت است؛ مجموع این سه قوه (نظری، غضب و شهوت)، منشأ فضائل و زدائل انسان است. اگر عقل بر فعالیت این قوا نظارت کند و آن‌ها را در حالت اعتدال حفظه دارد، فضائل حاصل می‌شوند. و اگر آن‌ها از حالت اعتدال به افراط یا تقریب گرفتار شوند، زدائل به وجود می‌آیند. پایین تریت، علم و حکمت محصول اعتدال کار قوه نظری است و شجاعت به دست آمده از اعتدال در استفاده از قوه غضب، و غلبه نتیجه اعتدال در قوه شهوت است. از طرف دیگر به افراط و تقریب در این سه قوه به ترتیب به این زدائل متجز می‌شود: سفسطه و سفاقت؛ بی‌باکی و بزدلی، و هرزگی و خمودی. صفت عدالت را نیز از فضائل حاصل از قوه عملی می‌دانند که ظلم و انطلام در دو طرف افراط و تقریب این قوا دارد. ۱۹.

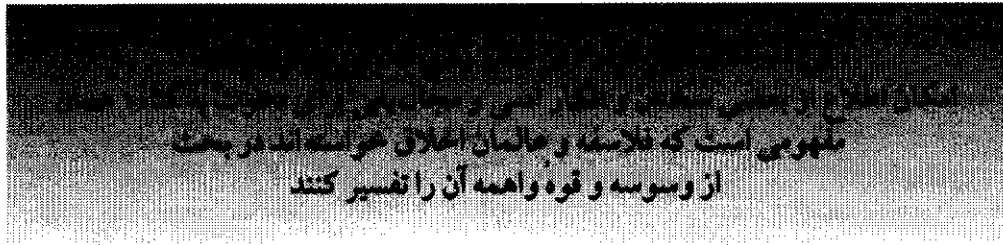
در انچه که در کتاب «مفاتیح الغیب» ذکر شده، بلاغت، بی‌باکی، بزدلی، هرزگی، خمودی، ظلم و انطلام) می‌توانند منشأ بسیاری از زدائل دیگر باشند. اما جایگاه قوه و اهمه در این میان کجاست؟ عالمان اخلاق، هر چند به اجمال و اختلاف، قوه و اهمه را به معنی قوه‌ای که توانایی ادراک امور جزئی، مثل ترس، انتخاب و ترجیح دارد و می‌تواند منشأ اعمالی مثل خنده، گریه، خجالت و... باشد، معرفی نموده‌اند. به عبارت دیگر، این قوه راه هم‌داری شدن ادراکی و هم‌شدن عملی دانسته‌اند و اما این دو شدن ادراکی و عملی (که به آن تجریمکی هم گفته شده است)، در پائین ترین مراتب درک و عمل هستند. گوئی قوه و اهمه ملخل هر دو قوه نظری و عملی است و در ابتدای مراتب هر دو قوه قرار دارد. اما به تدریج و به واسطه تغییرات و تقاربات قوای دیگر، این دو قوه از یکدیگر جدا می‌شوند و هر یک از این قوا به خود اختصاص پیدا می‌کند. اکنون پیش از این توضیحات دو سؤال مهم پیش می‌آید: اول این که افراط و تقریب چگونه به وجود می‌آیند و علت آن‌ها چیست؟ دوم آن که رابطه قوه و اهمه و دیگر قوا چگونه است؟

خلاصه حیوانیه که در کتاب‌های اخلاقی، چون «جامع السعادات» (ملاهمدی تراقی) و «اخلاق ناصری» (خواجہ نصیرطوسی) آمده، این است که افراط و تقریب در اثر خواهش‌های نفسانی انسان است و این خواهش‌ها منتشر از وسوسه‌های شیطنی هستند. اما شیطان چگونه می‌تواند در کارش قوای آدمی دخالت کند؟ پاسخ این است که از راه قوه و اهمه او با نفوذ در منطقه و اهمه که گوئی برز ادراکات عقلی و عالم درون را بنا بر ادراکات حسیه و عالم حیوانیه آدمی است و می‌تواند بر قوای دیگر انسان دسترس پیدا کند. نفوذ او در عطفه و اهمه

در این زمینه به این پیش می‌رسد که این قوه و اهمه که در کتاب‌های اخلاقی و فلسفی به این نام آمده، منشأ فضائل و زدائل انسان است. اگر عقل بر فعالیت این قوا نظارت کند و آن‌ها را در حالت اعتدال حفظه دارد، فضائل حاصل می‌شوند. و اگر آن‌ها از حالت اعتدال به افراط یا تقریب گرفتار شوند، زدائل به وجود می‌آیند. پایین تریت، علم و حکمت محصول اعتدال کار قوه نظری است و شجاعت به دست آمده از اعتدال در استفاده از قوه غضب، و غلبه نتیجه اعتدال در قوه شهوت است. از طرف دیگر به افراط و تقریب در این سه قوه به ترتیب به این زدائل متجز می‌شود: سفسطه و سفاقت؛ بی‌باکی و بزدلی، و هرزگی و خمودی. صفت عدالت را نیز از فضائل حاصل از قوه عملی می‌دانند که ظلم و انطلام در دو طرف افراط و تقریب این قوا دارد. ۱۹.

**واژه ایلیس**

در قرآن آمده: «وَجَاءَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بِالْبَيِّنَاتِ وَأُتِيَ الْإِسْرَائِيلُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ يُنْفَخُ مِنَ الْسَّمَاءِ بِرُوحٍ مُبَارَكٍ مِنْ رَبِّكَ يَتَلَوُّهُ مَنْ تَشَاءُ وَيُعَلِّمُ الْكَافِرِينَ بِالْأَقْسَامِ الَّذِي كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاللَّهِ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»



امری عادی است و درست مانند ذهن خوانی یا ارتباط از راه دور (تله پاتی) است که امکان آن برای برخی انسان‌ها هم فراهم است؛ اما نفوذ او در مناطق دیگر قوا به اختیار خود انسان است.

درواقع، وسوسه‌های شیطانی که ابوحامد غزالی و ملاصدرا گوشزد کرده‌اند، در همان منطقه واهمه به وجود می‌آیند و در آن جاست که انسان می‌تواند به آن‌ها مجال ورود به قوای دیگر بدهد؛ گویی وسوسه‌ها مانند میکروب‌های سرگردان به دنبال جایی می‌گردند که در آن مستقر شوند و رشد و تکثیر کنند و آن محل را به ماهیت خود مبدل سازند. واهمه شیطان زده نیز این گونه است؛ یعنی قوای دیگر را نیز به ماهیت خود تبدیل می‌کند. خود قوه واهمه فی نفسه از ضروریات ادراک و عمل انسانی است و بدون آن زندگی مختل می‌شود، اما اگر به تعرض وسوسه‌های شیطانی مجال دهد، این خطر بزرگ را دارد که قوای دیگر انسان را به افراط و تفریط گرفتار کند و آن‌ها را از حقیقت خود دور سازد.

از نظر قرآن کریم، شیطان و قبیله‌اش می‌توانند انسان را ببینند، طوری که انسان نمی‌تواند آن‌ها را مشاهده کند (آنه یراکم هو و قبیله من حیث لآ ترؤنهم)<sup>۲۰</sup>. از آن جا که شیطان از جنس جن است و جنیان به گفته قرآن می‌توانند استراق سمع کنند و به زبان امروزی، به گونه‌ای از گفته‌ها و تا اندازه‌ای ناگفته‌های مربوط به انسان باخبر شوند (انآ کنا نقعد منها مقاعد للسمع)<sup>۲۱</sup>، پس تا حدودی در منطقه فکر و احساس انسان وارد می‌شوند. اما این ورود محدود است و آثار آن بسته به انتخاب آدمی کم و زیاد می‌شود. زیرا در قیامت این واقعیت آشکار می‌شود که شیطان طبق گفته خود، آدمی را فقط فرامی‌خواند و کارهای خویش را در نظر او مطلوب جلوه می‌دهد، ولی تسلط بر فعل او ندارد: «ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی»<sup>۲۲</sup>: من بر شما سلطه‌ای نداشتم، مگر آن که شما را فراخواندم و شما هم دعوتم را پذیرفتید.

این سه نکته که از قرآن ذکر شد، یعنی نامرئی بودن شیطان، امکان اطلاع از بعضی سخنان و افکار آدمی و مجال یابی برای دعوت به گناه، همان مفهومی است که فلاسفه و عالمان اخلاق خواسته‌اند در بحث از وسوسه و قوه واهمه آن را تفسیر کنند. اما

جدا از ارزش عمیق این دو نظریه که کارکرد شیطان و راه نفوذ او را در انسان در ایجاد وسوسه، هنگام تداعی معانی یا نفوذ در منطقه واهمه، هنگام خواهش‌های نفسانی می‌داند، می‌توان دیدگاه دیگری را که برگرفته از آیات قرآنی است، مورد مطالعه قرار داد و آثار آن را به نحو تجربی، آن گونه که در ابتدای مقاله گوشزد شد، آزمود. این آیات حاوی حداقل همان چهار موضوعی است که ذکر آن‌ها گذشت و در این جا فرصت بحث تفصیلی آن‌ها فراهم نیست. اما به طور خلاصه می‌توان به این دسته‌بندی اجمالی به عنوان موضوعات کلی راه‌های نفوذ شیطان یا کارکردهای او در انحراف آدمی، اشاره کرد؛ سه دسته از این موضوعات را در ادامه ذکر می‌کنیم:

۱. وحی شیطانی که مشتمل بر بشارت، انذار، وعده و وعید است و طبق آیه ۱۲۱ سوره انعام، محصول آن جدال در آیات خدا و حلال و حرام‌های اوست. این وحی درست به تقلید از وحی رحمانی و برای مقابله با آن به کار گرفته می‌شود. مخاطب وحی شیطان دوستان او هستند و آن‌ها را باید پیامبران شیطان نامید. ویژگی اساسی آن‌ها فسق و جایگاهشان در میان مشرکان است.

۲. کمین شیطان که طبق آیات ۱۷۵ سوره اعراف، ۵۲ سوره حج، ۱۶ سوره اعراف و... با شگردهایی چون به دنبال آدم افتادن، القای شبهه، در میان راه مستقیم خدا نشستن و... در صدد است که راه خدا را منحرف نشان دهد. قدر مشترک این قبیل آیات که می‌تواند موضوع تحقیق تجربی باشد، نه صرفاً شرک و کفر یا فسق، بلکه همان راه شناخته شده الهی، ولی با انحراف شیطانی است. به عبارت دیگر، او چنان که در آیه ۵۲ سوره حج تصریح شده است، حتی از پیامبران هم دست نمی‌کشد و با القای شبهه می‌خواهد، راه مستقیم خدا را منحرف سازد! و البته خداوند پیامبران خود را در جمیع جهات، از القائات شیطان مصون می‌دارد.

بدین صورت، انحراف در اصول و فروع دین یا اساساً نشان دادن راه‌های متفاوت دینی و ادعای این که تمام آن‌ها به یک اندازه



و با یک ارزش واحد به خدا منتهی می شوند، از نقشه های زیرکانه شیطانی است و می تواند ذهن هوشمندترین انسان ها را نیز در تشخیص حقیقت فلج سازد. البته راه رهایی از این شگرد در قرآن، اقتدا به اسوه های الهی و در رأس آنان، پیامبر اسلام (ص) معرفی شده است که خود بحث جداگانه ای می طلبد.

۳. راه بندان شیطان، آیاتی که در آن ها از استحواذ، ازاله، اضلال، از، استزلال، استهوا، صد عن سبیل الله و... سخن گفته شده است و ذکر آن ها فهرست وار گذشت، ما را به قدر مشترک مهمی بدین شرح راهنمایی می کند که شیطان درصدد است، راه خدا را بسته نشان دهد. گویی شیطان در احاطه های شیطانی خود، ایجاد احساس تنهایی در دنیا، به گمراهی افکندن های بی دربی، تحریک های بی دربی به گناه و خطا و... این معنای خطرناک را به ذهن آدمی القا می کند که راه خدا بسته است و نمی توان به معنای مطلوب الهی به کمال رسید. بدین ترتیب، این گونه دیدگاه ها و عقاید که: نمی توان به یقین رسید، حقیقت دست یافتنی نیست، چه کسی بی گناه است، خدا بیش تر از این؟! تکلیف نخواست است و... می توانند محصول این شگرد شیطان باشند.

راه های دیگری چون امر و نهی کردن، تماس برقرار نمودن، وسوسه و انواع آن، نجوا و تسویل هم از شگردها و ویژگی های عمل شیطان هستند که می توان به طور تجربی و با مطالعه عینی، آن ها را در میان افراد و اجتماعات مشاهده کرد.

#### زیر نویس

۲. اصطلاح علوم غریبه گاهی هم به علوم فلسفی، منطقی و... به طریق ترجمه وارد جامعه اسلامی شده بود، اطلاعات غیبی و صحت این اصطلاح دو کاربرد متفاوت دارد.

۳. باید توجه داشت که مسأله تسخیر جن و شیطان توسط انسان مسأله ای است با سابقه طولانی در زندگی بشر. در قرآن کریم به طور مسلم از این ویژگی برای حضرت سلیمان (ع) یاد شده است، زیرا او به تسخیر جن و شیطان تسخیر کرده و به کارهایی گمارده بود (ر. ک: سوره بقره، آیه ۸۲، ص ۳۷ و...).

۴. کلمه ابلیس در قرآن همواره مفرد آمده، اما شیطان (شیاطین) هم استعمال شده است. همین دلالت بر خاص بودن بودن شیطان دارد.

۵. آیه ۲۵، سوره محمد (ص).

۶. آیه ۱۸، سوره یوسف (ع).

۷. ص، ۷۶.

۸. حجر، ۳۳.  
 ۹. اعراف ۱۷-۱۶.  
 ۱۰. نساء، ۱۱۸.  
 ۱۱. نساء، ۱۱۹.

۱۲. طبرسی. مجمع البیان، جزء ۳. بیروت. دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی. ص ۴۲.  
 ۱۳. همان، ۱۴۲ و ۱۴۳.

۱۴. به ترتیب، سوره ها و آیه های: بقره ۱۰۲ و حشر ۱۶؛ انعام ۱۷؛ انعام ۱۲۱؛ اسراء ۲۷؛ مریم ۸۳؛ مؤمنون ۹۷؛ شعراء ۲۲۱؛ بقره ۳۶؛ بقره ۲۰۸؛ بقره ۲۶۸؛ بقره ۲۶۸ (موارد ۱۰ و ۱۱)؛ اعراف ۲۰۱؛ آل عمران ۱۵۵؛ آل عمران ۱۷۵.

۱۵. به ترتیب، سوره ها و آیه های: نساء ۳۸؛ نساء ۶۰؛ نساء ۷۶؛ نساء ۱۱۹؛ نساء ۱۲۰؛ مائده ۹۱؛ انعام ۴۳؛ انعام ۶۸؛ یوسف ۴۲؛ اعراف ۲۰؛ اعراف ۲۷؛ اعراف ۱۷۵؛ اعراف ۲۰۰ (فصلت ۳۶)؛ انفال ۱۱؛ مائده ۹۰؛ مریم ۴۴؛ حج ۵۲؛ فرقان ۲۹؛ نمل ۲۴؛ محمد (ص) ۲۵؛ محمد (ص) ۲۵ (موارد ۳۲ و ۳۳ در یک آیه)؛ مجادله ۱۰؛ مجادله ۱۹؛ مجادله ۱۹ (موارد ۳۵ و ۳۶ در یک آیه)؛ یس ۶۰؛ اسراء ۲۷؛ اسراء ۶۴؛ حج ۳.

۱۶. ابو حامد محمد غزالی. احیاء علوم الدین. ج ۳. دار احیاء التراث العربی. بیروت. بی تا. ص ۳۲.  
 ۱۷. همان، ص ۲۶.

۱۸. ملا صدرا. مفاتیح الغیب. تصحیح محمد خواجه جوی. چاپ اول. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۳. ص ۱۵۳ و ۱۵۴ (مشهد اول از مفتاح چهارم).

۱۹. ملامهدی نراقی، جامع السعادات. ترجمه فارسی از دکتر مجتبی به نام علم اخلاق اسلامی. انتشارات حکمت. ۱۳۷۹. بخش دوم. ص ۵۲-۷۰.  
 ۲۰. اعراف ۲۷.

۲۱. سوره جن ۹: ما (جنیان) در مکان هایی که می توان در آن جا گوش فراداد، می نشنیم.  
 ۲۲. همان، ص ۲۲.

